

ایران عهد شاه طهماسب صفوی و روابط با پرتغال با تاکید بر مساله هرموز

محمد حسن نیا*

منوچهر جهانیان**

چکیده

روابط ایران و پرتغال در دوره شاه طهماسب تحت تاثیر اتحاد اروپاییان علیه عثمانی و تلاش برای وارد کردن ایران به این اتحاد بر ضد امپراتوری عثمانی بوده است تا قبل از عهد نامه صلح آماسیه بین ایران و عثمانی به دلیل تهاجم های چهارگانه عثمانی به ایران زمان شاه طهماسب و رقابت ناوگان دریایی عثمانی با پرتغال در سطح دریاها و به ویژه خلیج فارس دو کشور ایران و پرتغال در عصر شاه طهماسب روابط سیاسی و نظامی بایکدیگر داشتند.

هر چند این روابط در سطح بالای نبود و از دیپلماسی فعال نمی شود در این دوره نام برد، اما وجود دشمن مشترک باعث دوام این روابط می گردید با وجود این در این دوره ماساهد اخراج پرتغالی ها از خلیج فارس نیستیم و شاه طهماسب به دلیل مشکلات خارجی در مرزهای شرقی و غربی و همچنین عدم دارا بودن نیروی دریایی قوی توان مقابله با پرتغال را نداشت و پرتغالی ها همچنان به سیادت دریایی خود در خلیج فارس و جزیره هرموز ادامه دادند.

سوال اصلی این تحقیق این است که آیا ایران و پرتغال در عهد شاه طهماسب دارای روابط خارجی پیشرفته بایکدیگر بودند.

فرضیه اصلی تحقیق : علیرغم وجود امپراتوری عثمانی به عنوان دشمن مشترک ایران و پرتغال در عصر صفوی دو کشور از روابط خارجی پیشرفته ای برخوردار نبودند.

کلید واژه ها: صفویه ، پرتغال ، شاه طهماسب ، خلیج فارس ، هرموز.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

** عضویات علمی جهاد دانشگاهی

طهماسب میرزا پسر شاه اسماعیل و تاجلو بیگم در حوالی اصفهان (در قریه شهاباد) در ۲۴ رجب ۹۱۹ به دنیا آمد^۱ و چون فرزند ارشد پدر بود در روز ۱۹ رجب ۹۳۰ در تبریز به جای پدر تخت به نشست و تا سال ۹۸۴ پادشاهی او امتداد یافت.^۲

پس از جانشینی او به عنوان پادشاه ایران برادران طهماسب یعنی سام، بهرام و القاص هر کدام رقیبی مهم برای طهماسب محسوب می شدند و ادعای پادشاهی داشتند: القاص میرزا به دربار عثمانی نزد سلیمان اول (۹۷۴-۹۲۷/۱۵۶۶-۱۵۲۰ م) که به او سلیمان قانونی نیز لقب داده بودند، رفت و مشوق او برای جنگ با شاه طهماسب بود. شاه طهماسب از توجیهه با مشکلات درگیر بود. از لحاظ داخلی با اختلاف طوایف قزلباش روملو و شاملو در اوایل حکومتش و اختلاف امرای استاجلو و تکلو در اثنای حکومتش روبرو بود و از نظر خارجی، او با حکمرانان سرزمینهای مجاور یعنی اوزبکان و عثمانی‌ها، مشکل داشت.^۳

الف - مشکلات داخلی حکومت شاه طهماسب صفوی

احسن التواریخ حسن روملو در وقایع سال ۱۹۳۳ از درگیری بین دیو و چوهه سلطان و امرای استاجلو در موضع شرور و شکست یافتن ایشان و کشته شدن کپک سلطان خبر می دهد.^۴ علاوه بر آن خاندان کلهر به ریاست نوالفقار بیک علیه شاه طهماسب دست به شورش زدند و مدتها بخشی از عراق عرب و بغداد را در تصرف داشتند و خطبه به نام سلیمان اول سلطان عثمانی خواندند و بدین علت شاه طهماسب مجبور به مداخله و لشکر کشی به بغداد شد (۹۲۷ هـ ق / ۱۵۳۰ م) و همچنین شمال ایران دچار نا امنی گردید و امیر دوباچ، خان بیه پس گیلان در سال ۹۴۲ هـ ق دم از استقلال زد.

۱ - عالم آرای صفوی، (۱۳۶۳). به کوشش یدالله شکری. چاپ دوم، انتشارات اطلاعات

۲ - عبدالحسین، نوایی. (۱۳۷۰) *ایران و جهان*. تهران: نشر هما.

۳ - میراحمدی، مریم. (۱۳۷۱). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد صفوی*. تهران: امیر کبیر

۴ - روملو، حسن. *احسن التواریخ*. به اهتمام چارلز نارمن سینن. تهران: کتابخانه شمس.

منطقه استرآباد را هم محمد صالح بیتکچی تصرف کرده و برآن حکومت می کرد. علاوه برآن مردم رستم دار در سال ۹۴۷ و خوزستان در سال بعد علیه شاه صفوی شورش کردند شاه طهماسب تا حدودی موفق شد با مشکلات زیادی که داشت این نا آرامیها را برطرف کند.^۱

ولی مشکل برادرش القاص میرزا که به سلیمان قانونی پناهنده شده بود و این سلطان عثمانی را به جنگ با ایران تشویق می کرد. تا حد زیادی بر مشکلات شاه طهماسب افزوده بود. همچنین اوضاع داخلی در اواخر سلطنت شاه طهماسب چندان خوشایند نبود و اینکه کدام یک از فرزندان شاه طهماسب بعد از او به پادشاهی برسد موضوعی بود که اوضاع داخلی کشور را ناامن می کرد.^۲

ب- مشکلات خارجی حکومت شاه طهماسب صفوی

الف - نبرد در مرزهای شرقی: در سال ۱۹۳۵ اوزبکان دست به کشتار و تاراج زدند زیرا ازبکان شاه طهماسب را جوان ۱۶ ساله‌ای می دانستند که جرات جنگ ندارد و ثانیاً در این سالها اوزبکان از نیروی نظامی زیادی برخوردار بودند اوزبکان چندین بار در سالهای ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۵ ه ق به خراسان حمله کردند که در نهایت شاه طهماسب علیرغم جوانی و بی تجربگی در نبرد جام، با آنها روبرو شد و با وجود اینکه در این جنگ تعدادی از نیروهای شاه طهماسب از اطراف او پراکنده شدند، اما او با گروه اندکی از آنها پا فشاری کرد و ازبکان را به ماورالنهر فراری داد.

شاه طهماسب بعد از شکست دادن ازبکان حسین خان شاملو را در این منطقه گمارد و دو سال بعد باز عبدالله خان هرات را محاصره کرد. اما با آمدن شاه طهماسب به خراسان کاری از پیش نبرده و فرار کرد و شاه این بار حکومت خراسان را به برادرش سام میرزا سپرد و خود راهی نواحی غربی شد.^۳ شاه طهماسب علاوه بر این دو لشکر کشی، دو لشکر کشی دیگر نیز به مرزهای شرقی کرده بود که سومین لشکر کشی او در سال ۹۴۱ بوده است.^۴

ب- جنگ در مرزهای غربی: یکی دیگر از مشکلات خارجی مهم شاه طهماسب جنگ در مرزهای غربی و مقابله با عثمانیها بود. عثمانیها در زمان سلطان سلیمان قانونی که اروپاییها از او به عنوان

۱- میراحمدی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد صفوی، ص ۵۹.

۲- همان، ص ۶۴.

۳- عبدالحسین، نوایی، ایران و جهان، ص ۱۶۱-۱۶۰؛ مریم میراحمدی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد صفوی،

ص ۵۹.

۴- غفاری فرد، عباسقلی، (۱۳۷۶). روابط صفویه و اوزبکان. تهران: وزارت امور خارجه. ص ۱۹۱-۱۸۰.

سلیمان شکوهمند یاد می کنند، چهار تهاجم عمده به ایران داشته‌اند که محرک اولین تهاجم سلطان سلیمان به ایران در سال ۱۵۲۴/۱-۹۴۰ دسیسه چینی‌ها الامه بود او سلطان عثمانی را از این واقعیت که شمال، غرب و مرکز ایران بی دفاع است، آگاه کرد و سلطان عثمانی نیروی ۹۰۰۰۰ نفره‌ای به فرماندهی ابراهیم پاشا فرستاد که در این جنگ شاه طهماسب عقب نشینی کرد و عثمانی‌ها نیز به دلیل برف سنگینی که آمده بود و همچنین با مشکل کمبود آذوقه مواجه شده و عقب نشینی کردند.^۱

دومین تهاجم عثمانی‌ها، سال بعد شروع و خود سلطان سلیمان این حمله را رهبری می‌کرد، که به چند درگیری در کردستان و ارمنستان انجامید و صفویان در همه آنها پیروز شدند.

سومین تهاجم عثمانی در ۱۵۴۸/۹۵۴ همانند تهاجم اول در مقیاس وسیع بوده است که سلطان سلیمان با لشکر وسیعی این تهاجم را از استانبول شروع کرد و القاص میرزا برادر شاه طهماسب در این لشکر کشی همراه سلطان سلیمان بود که در این تهاجم شاه طهماسب از سیاست زمینهای سوخته استفاده کرد و با اینکه ارتش عثمانی تبریز را محاصره کرده بودند، با کمبود آذوقه مواجه شده و عقب نشینی کردند چهارمین تهاجم عثمانی که به تحریکات اسکندر پاشا، حاکم وان صورت گرفت در سال ۱۵۳۳/۹۳۹ بود. باز در این جنگ شاه طهماسب سیاست امحاء منابع را در پیش گرفت و سلطان سلیمان به سمت آرزوم عقب نشست سرانجام در سال ۱۵۵۵/۹۶۲ بیمان صلح آماسیه بسته شد صلح برقرار گردید و ایران از جانب غرب ایمن گردید.^۲

همچنین از حوادث دیگر زمان شاه طهماسب پناهندگی بایزید عثمانی به ایران است که در سال ۱۵۹۷/۱۵۹۶ به دنبال اختلاف بین بایزید و پدرش سلطان سلیمان اول و در پی شکست بایزید از قوای پدر بایزید به دربار به دربار ایران پناهنده شد. با بیزید مدتی در دربار شاه طهماسب بود اما شایعه خیانت بایزید با همکاری القاص میرزا پسر طهماسب موجب شد که شاه طهماسب به بایزید بدگمان شود و در پی درخواست پدرش سلطان سلیمان شاه طهماسب در مقابل دریافت چهارصد هزار سکه او را به دربار پدرش پس فرستاد ولی فرستادگان مخصوص دربار عثمانی بایزید و فرزندانش را در میدان اسب قزوین خفه کرد و جسد او به پایتخت عثمانی حمل گردید (۱۵۶۹/۱۵۶۸ ق.).^۳ همچنین در دوران شاه طهماسب، همایون پسر بابر مؤسس امپراطوری بابریان هند - به ایران آمد. همایون که بعد از پدرش به حکومت رسیده بود (۹۳۷ هـ ق) مواجه با شورش بزرگان و برادرانش شد که ناگزیر به جانب ایران آمد و

۱- سیوری، راجر. (۱۳۶۲). *ایران عصر صفویه*. ترجمه احمد صبا. تهران: انتشارات کتاب تهران. ص ۵۴-۵۳.

۲- همان، ص ۵۶-۵۵.

۳- میر احمدی، مریم. *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد صفوی*، ص ۶۲-۶۱.

از شاه طهماسب تقاضای کمک کرد و شاه طهماسب اعطای هرگونه کمک را منوط به شیعه شدن او دانست و او با آکراه مذهب شیعه را پذیرفت و پس از بازگشت به هند به تسنن گروید. شاه طهماسب در قبال کمکی که به همایون می کرد شهر فندهاز را از او خواستار شد که همایون نیز این درخواست را پذیرفت.^۱

شاه طهماسب بین سالهای ۱۵۴۰ و ۱۵۵۳/ ۹۴۶ و ۹۶۰ چهار لشکر کشی به قفقاز کرد، در طول این لشکرکشی‌ها اسپران گرجی، وارمنی بسیاری به ایران آورد که ورود این گروه نژادی جدید تغییر عمیقی در طبیعت جامعه صفوی پدید آورد رتاثیر عمیقی بر نهادهای نظامی و سیاسی کشور نهاد.^۲

در نظر ناظران عربی، شاه طهماسب به صورت فردی خسیس، تصویر شده است که آن قدر تنگ چشم بوده که لباس مستعمل خود را برای فروش به بازار می فرستاد و او را چون یک مذهبی متعصب و زاهد مالخولیایی تصویر کرده اند که بین ریاضت مفرط و زیاده روی مفرط نوسان دارد و قادر به اعمال خشونت بسیار بود. گفته می شود او عمر را با عیاشی محض گذراند و هرگز حرم را ترک نکرد و هیچ مهارت خاصی در جنگاوری نداشته است.^۳

این گفته ها در مورد شاه طهماسب اول، غیر قابل قبول می باشد. حداقل چیزی که ما از او داریم چهار لشکرکشی به قفقاز، چهار دفاع در مقابل عثمانی و چهار لشکر کشی به خراسان برای دفاع اوزبکان است که این خود شجاعت این فرد را می رساند. همچنین در عصر شاه طهماسب، ونیزیان که همچنان در مبارزه با ترکان عثمانی جویای متحدی در شرق بودند وینجتودالساندری *vincentok alessandri* را به ایران فرستادند. این سفیر ونیزی مأمور بود که شاه طهماسب را به جنگ با عثمانی‌ها تشویق کند عثمانیها در اندیشه حمله به قبرس افتاده بودند و آنها می خواستند که با تشویق ایران به جنگ با عثمانی، عثمانی ها را از تصرف قبرس باز دارند.

دیگر اینکه در زمان شاه طهماسب اول، آنتونی جن کین سن *antonym jen k nson* از دربار الیزابت به ایران آمد. وقتی شاه طهماسب از مذهب او می پرسد، او خود را عیسوی معرفی می کند و از سفیر انگلستان می خواهد که از حضور وی خارج شود. هنگام خروج سفیر فردی را با سینی پر از خاک

۱- سیوری، راجر، *ایران عصر صفویه*، ص ۵۸.

۲- میر احمدی، مریم. (۱۳۴۳). *دین و مذهب در عصر صفوی*، تهران: امیر کبیر، ص ۶۷

۳- سیوری، راجر، *ایران عصر صفویه*، ص ۵۰

به تعقیب او می فرستند که جای قدم‌های او را خاک بپاشد، تا نجاست از بین برود^۱ و این عمل تعصب مذهبی شاه طهماسب را می رساند.

این گفتار بدین جهت آورده شده است که خواننده از اوضاع زمان شاه طهماسب و مشکلات داخلی که این پادشاه صفوی داشته است - مطلع گردد و چون سوال پیش می آمد که چرا با وجود اینکه این پادشاه ۵۲ سال سلطنت کرد. دیپلماسی ضعیفی نسبت به پرتغالی‌ها در پیش گرفته بود و توجهی به جنوب ایران و ظلم و ستمی که پرتغالی‌ها به مردم جنوب ایران روا می داشتند، نداشته است. همچنین مسأله جزیره هرموز را بآن همه اهمیتی که از نظر تجاری برای پادشاه ایران داشته پی گیری نمی کرده و نیروی نظامی به جنوب ایران نمی فرستاد.

ج - دیپلماسی شاه طهماسب اول با پرتغال

در زمان شاه طهماسب اول، روابط سیاسی ایران و پرتغال چندان گرم نبود، زیرا بر طبق منابع پرتغالی نخستین ارتباط سیاسی پس از جلوس شاه طهماسب در سال ۹۴۷ یعنی هفده سال بعد از برتخت نشستن شاه طهماسب صورت گرفته است.^۲

برخی منابع مناسبات دولت ایران با پرتغالی‌ها در دوران سلطنت شاه طهماسب اول را به ظاهر دوستانه تلقی می کنند.^۳

اما ابوالقاسم طاهری، در مورد روابط ایران و پرتغال در زمان شاه طهماسب تحلیل جالبی دارد، او می نویسد: «سیاست پرتغالی‌ها که هرموز را مهمترین قرارگاه بازرگانی تبلیغ دین عیسی در خلیج فارس ساخته بودند طبعاً نسبت به شاه طهماسب دو جنبه کاملاً متضاد داشت از یک سو چون پرتغالی‌ها بر اثر فشار پادشاهان عیسوی مغرب زمین و به ویژه پاپ میل داشتند تا بالاترین درجه امکان در راه نابودی سلاطین عثمانی بکوشند، به ناچار مایل بودند به شاه ایران کمک برسانند.

از سوی دیگر قدرت روز افزون سلسله صفوی طبعاً مایه ناراحتی خاطر آنان می گردید. چه استقرار و نفوذ ایشان در هرموز و منطقه خلیج فارس فقط بر اثر نبودن حکومت نیرومند متمرکزی در ایران میسر بودو تا شیوه ملوک الطوائفی در ایران ادامه پیدا می کرد. این جریان هرج و مرج به سود ایشان تمام می

۱- عبدالحسین، نوایی. (۱۳۷۷). روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه. تهران: سمت. ص ۱۸۷.

۲- همان، ص ۸۸؛ علی بابایی، غلامرضا. (۱۳۷۵). تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز. تهران: درس. ص ۸۸۲.

۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۴۹). تاریخ روابط خارجی ایران. تهران: امیر کبیر. ص ۲۲.

شد لذا به احتمال زیاد پرتغالی ها دعوت شاه طهماسب را از آن رو پذیرفتند که اصرار داشتند با حکومت نوینباد و نیرومند ایران از در آشتی در آیند و مناسباتی دوستانه داشته باشند.^۱

این تحلیل جالب به نظر می رسد زیرا پرتغالیها همان سیاستی را در مورد شاه طهماسب در پیش گرفته بودند که بعداً انگلیسی ها در مورد شاهان قاجار البته بطور دقیقتر این سیاست را اجرا نمودند و ایرانی قدرتمند همیشه مخالف منافع استعمارگران بوده است چه استعمارگران اولیه مثل پرتغال، اسپانیا و چه استعمارگران بعدی مثل فرانسه و انگلستان همیشه با ایجاد یک نیروی دریایی قوی در ایران مخالف بودند و دست به کارهایی می زدند که پادشاهان ایران همیشه در مرکز و غرب که اکثراً پایتختهای پادشاهان ایران در آنجا بود برای آنها مشکلاتی بوجود آید تا کمتر به جنوب و خلیج فارس بپردازند.

در هر صورت اگر چه روابط شاه طهماسب با پرتغال روابط چندان پیشرفته ای نبود اما در این دوره نیز سفرایی بین طرفین رد و بدل شدند که به ذکر آنها خواهیم پرداخت .

سفارت هنریک دوماسو Henrique de Macedo به دربار شاه طهماسب اول صفوی بعد از سفارت بالتازارپسوا که به دلیل مرگ شاه اسماعیل و به قدرت رسیدن شاه طهماسب نافرجام ماند و او نتوانست با شاه طهماسب قراردادی را امضاء نماید و به مدت ۱۷ سال سفیری از جانب پرتغال به ایران نیامد تا اینکه در سال ۹۴۷ سفیری از ایران به هرموز رفته تا از آن جزیره به گوا سفر کند و از نایب السلطنه پرتغال، هند برای استرداد بصره و بحرین که به دست عثمانی ها افتاده بود، کمک بگیرد. اما ما نه از نام این سفیر اطلاعی داریم و نه از نتیجه عملکرد او و اقداماتی که در این سفارت انجام داد.

در سال ۱۵۴۱/۹۵۶ به دستور جوانو سوم، پادشاه پرتغال، نایب السلطنه هند پرتغال سفیری به نام هنریک دو ماسو به دربار شاه طهماسب فرستاد ولی این سفیر مورد توجه شهریار صفوی قرار نگرفت.^۲

این سفیر موفق شد به دربار شاه طهماسب برود و مدرکی که دال بر رسیدن او به تبریز و رفتن نزد شاه طهماسب می باشد، ارائه کند. نامه ای که او به تاریخ ۲۳ اوت ۱۵۵۰ (۹ شعبان ۹۵۷) به کشیش «بارزو» (barzeu) از تبریز نوشته معلوم می شود که در این تاریخ در تبریز بوده است.^۳

۱- طاهری ، ابوالقاسم طاهری.(۱۳۴۳). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۲- علی بابایی، تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز. ص ۷۸۹؛ نوایی، عبدالحسین ، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه. ص ۸۸

۳- جهانگیر، قائم مقامی. (۱۳۶۹). مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال. تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. ص ۵۴۶؛ طالبی فرد، عباس. (۱۳۷۲). پرتغال. تهران: وزارت امور خارجه، ص ۱۸۵.

۴- قائم مقامی، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال. ص ۵۴۶

اما اینکه چرا این سفیر به خوبی از جانب شاه طهماسب پذیرفته نشد این بود که در همان روزها که سفیر پرتغال در دربار شاه طهماسب بود حادثه ای به وقوع پیوست که باعث تیرگی روابط گردید. واقعه چنین بود: زید نامی از متنفذان هرموز که مورد توجه و احترام شاه طهماسب نیز بود به حضور شاه رسید و از پرتغالی‌های مقیم هند به نزد شاه طهماسب شکایت کرد. که در سفری که زید به هندوستان داشت پرتغالی‌ها زن او را مسیحی کرده اند و پول گزافی نیز از شخص وی گرفته‌اند. این خبر خشم شاه طهماسب را برافروخت و به سفیر پرتغال گفت به فرماندار هرموز بنویسید بالفور به شکایت آن شخص رسیدگی شود و گرنه به هرموز لشکر خواهد کشید و نیز دستور داد تا تکلیف این شکایت مشخص نشود، اجازه بازگشت به سفیر نخواهد داد. نامه مزبور بوسیله یکی از همراهان سفیر به هرموز فرستاده شد. پاسخ فرماندار هرموز حاکی از این بود که همسر مرد شاکمی به میل و رضای و خود به آیین مسیح گروید. و در حال حاضر هم در هرموز نیست و بدین گونه آتش فتنه ای که در حال روشن شدن بود، فرو خوابید و سفیر پرتغال اجازه بازگشت به هرموز یافت.^۱

اما منابع دیگر علت اینکه سفیر پرتغال به سردی از جانب شاه طهماسب پذیرفته شد و شاه طهماسب نسبت به سفیر خشم گرفت را این می‌دانند که شاه طهماسب به علت حرکات زشتی که از پرتغالی مقیم جزیره هرموز نسبت به مسلمانان همیشه صادر می شد مخصوصاً جلوگیری آنها از رواج مساجد و تجاوز به جان و ناموس مردم مسلمان و غیره و افرادی بودند که معتمد شاه طهماسب بودند و این خبرها را به شاه طهماسب می‌رساندند از سفیر پرتغال به خوبی استقبال نکرد.^۲

برخی منابع نیز بر این مسئله هستند که شاه طهماسب به علت تعصب شدیدی که در امر مذهب داشت مایل نبود با عیسویان رابطه ای داشته باشد.^۳

این مسأله که شاه طهماسب به علت تعصب شدیدی که در مذهب داشت مایل نبود با عیسویان رابطه ای داشته باشد - تاحدی درست نمی‌نماید، چون شاه طهماسب علاوه بر اینکه از وینچنتو دالساندری سفیر و نیز پذیرایی کرد، با پرتغالی‌ها نیز روابط نظامی داشته است.

اما حسن روملو که از منابع دسته اول می‌باشد در کتاب احسن التواریخ در ذیل وقایع سال ۹۸۲ می‌نویسد: «در این سال پادشاه فرنگ دان سیستان که به پرتگال اشتهار دارد. اپلچیان با بیلکات و تبرکات

۱- قایم مقامی، همان، ص ۲۷.

۲- علی بابایی، غلامرضا، تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز. (۱۳۲۸). ص ۷۸۹؛ اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. تهران: چاپخانه مجلس، ص ۷۸.

۳- تاجبخش، احمد، ایران در دوره صفویه، شیراز، نوید شیراز، ص ۵۵۳.

که دیده اهل بصارت از رویت آن خیره می‌شد به درگاه عالم پناه فرستاده قبل از این چون چندین بی ادبی از ایشان سر زده بود. مثل انهدام مسجد و احراق کلام مجید، بنابراین آن ایلچیان منظور نظر التفات نگشته جمعی از امراء به تادیب آن قوم بی دولت نامزد گردیدند^۱

منابع در مورد دیپلماسی در عهد شاه طهماسب ضد و نقیض می‌نویسند. یک عده معتقدند که به این سفیر اجازه بازگشت داده شد.^۲ برخی دیگر به این نظرند که تا زمان سلطان محمد خدابنده به این سفیر اجازه بازگشت داده نشد^۳ و دسته سوم می‌گویند که این سفیر در زمان شاه اسماعیل دوم اجازه بازگشت یافت.

عبدالحسین نوائی در کتاب *تاریخ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفویه* ... نظر مساعدتری نسبت به این مسئله دارد و می‌نویسد: «... شاه طهماسب که استقرار ترکان عثمانی را در خلیج فارس در حکم محاصره کلیه بنادر جنوب ایران می‌دانست برخلاف میل باطنی خود برای اخراج ترکان به پرتغالی‌ها دست دوستی دادو بر تعاقب این اتحاد سیاسی و نظامی ایرانیان و پرتغالیان متفقاً بر قطیف در ساحل جنوبی خلیج حمله بردند و ترکها را بیرون رانده و قطیف را ویران کردند. جانشین شاه طهماسب پسرش شاه اسماعیل دوم، که روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ تاجگذاری کرد. هیات سیاسی پرتغال در این مراسم شرکت جست به نظر می‌آید که شاه طهماسب اجازه بازگشت به هیات سیاسی پرتغال را نداد و آنان را در قزوین نگهداشته بود که توانسته در این جشن رسمی دربار صفوی شرکت کنند و سفارت مزبور در زمان شاه اسماعیل دوم، اجازه بازگشت به هند یافته است.^۴

همچنین اسکندر بیک منشی در کتاب *تاریخ عالم آرای عباسی* در مورد آمدن این هیأت را به دربار شاه طهماسب و بازگشت آن می‌نویسد: ... مرتبه دیگر در سنه اثنی ثمانین و تسع مائه، ایلچی بزرگ معتبر که با پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت. جهت تاکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد به مقرر دولت سعادت بنیاد، آمده از جانب پادشاه پرتغال تحفه چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها به نظر ارباب بصیرت و بیش کمتر در آمده اما ایلچیان مذکور به جهت ظهور بعضی از اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که نصارای جرون صلور یافته بود. منظور نظر التفات نشدند و تا حین حیات

۱- حسن روملو، احسن التواریخ. ص ۴۵۹.

۲- قایم مقامی، جهانگیر، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال. ص ۵۴۶.

۳- عباس، اقبال، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. ص ۷۶؛ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۲۳.

۴- نوائی، عبدالحسین، تاریخ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفویه. ص ۸۹.

آن حضرت رخصت انصراف نیافته و در زمان جلوس نواب سکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده به دیار خود شتافتند.^۱

د- سفارت میگل دوایر دولیما (Miguel de apreavdelima)

از آنجایی که گفتار ضد و نقیض در مورد دیپلماسی شاه طهماسب با پرتغالیان وجود دارد و منابع نیز آمدن سفرای پرتغالی‌های ایران را در هم آمیخته اند و هر کدام نظری درمورد آمدن سفرا و بازگشت آنها می دهند در سال ۹۷۹ دم سباستیانو (domsebastiano) پادشاه پرتغال (۱۵۷۸-۱۵۵۷ م / ۹۸۶-۹۶۵ ق) به فکر جلب همکاری پادشاه ایران با اتحادیه مسیحیان در جنگ با ترکهای عثمانی افتاد و به این منظور در رمضان آن سال (ژانویه ۱۵۷۲)، نامه‌هایی به کاردینال الکساندرینو (cardinal alexandrine) و سنپور ونیز و به پرتغال در فرانسه نوشت که در نظر دارد سفیری به دربار پادشاه ایران بفرستد و به دنبال این مکاتبات هم نامه ای متضمن پیشنهادهای خود به وسیله میگل دوایر دولیما که سالها در هندوستان خدمت کرده بود به ایران فرستاد (۲۶ فوریه ۱۵۷۲ / ۱۱ شوال ۹۷۹) .

این سفیر در ماه مارس، لیسبون را به قصد گوا ترک کرد که از آنجا به ایران بیاید . اشارات چندی نیز درباره عزیمت و ماموریت این سفیر موجود است؛ از جمله در کتاب کار ملی‌ها در ایران ضمن یادداشتی به تاریخ دوم مارس ۱۵۷۳ که شخصی به نام « ماتیاش بیگودوفورتادو (mathias bigudo furtado) که از ماموران دم سباستیانو در بابل بود، نوشته است پای پنجم (pelev) می خواست او را با نامه‌هایی از طرف دم سباستیانو به ایران بفرستد ولی او نپذیرفته بود و پاپ به پادشاه پرتغال ارائه طریق نمود که بهتر است خود مستقیماً سفیری به ایران بفرستد، بنا به نوشته فورتادو و این سفیر شهر لیسبون را در مارس ۱۵۷۲ (شوال ۹۷۹ ترک گفته و بایستی در حدود ماه سپتامبر به هند می‌رسید و از آنجا در اوایل سال ۱۵۷۳ (اوایل ۹۸۰ به سوی ایران عزیمت می‌کرد سپس فورتادو که نامه خود را در دوم مارس ۱۵۷۳ نوشته بود، اضافه کرده بود که محتمل است این سفیر در ماه آینده (یعنی آوریل به پایتخت صفوی برسد روبرو تو گلبنکیان در مقدمه ترجمه سفر نامه لاسردا نوشته است از نتیجه ماموریت این سفارت آگاهی‌ای در دست نیست، زیرا یقین نداریم که سفیر مزبور به دربار صفوی رسیده باشد.^۲

۱- بیک ترکمان، اسکندر ، (۱۳۴۲). تاریخ عالم‌آرای عباسی. به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: امیر کبیر، ص ۱۷۱.

۲- قائم مقامی، جهانگیر ، مساله هرموز در روابط ایران و پرتغال. ص ۵۵۶

غلامرضا علی بابایی در کتاب *تاریخ سیاست خارجی ایران* در مورد این هیأت سفارت می نویسد: «با مصالحه بین ایران و عثمانی و ریشه کن شدن ترکان در خلیج فارس. شاه طهماسب دیگر اعتنایی به پرتغالیها که مردمی ستمگر و آزمند و متکبر و خود خواه بودند نکرد. تا اینکه در سال ۱۵۷۳/۹۸۲ هیأت سفارتی دیگر از پرتغال به ایران آمد تا همکاری پادشاه ایران را در جنگ با ترکان عثمانی بدست آورد شاه طهماسب بدین هیأت سیاسی که شمار آنها ۵۰ نفر بود، اجازه بازگشت نداد و آنان همچنان در ایران بودند شاه طهماسب در گذشت و پسر او شاه اسماعیل ثانی بر تخت نشست. ظاهراً سفیر مزبور در زمان اسماعیل ثانی اجازه بازگشت یافته است و سفرای این هیأت آخرین اقدام پادشاه پرتغال است. ولی هیچکدام از منابع، اسم دقیق سفیری که به دربار شاه طهماسب آمده را ذکر نکرده اند و به همین جهت خواننده دچار اشتباه می شود. اسکندر بیگ ترکمان نیز در کتاب *عالم آرای عباسی* ضمن شرح وقایع سال ۹۸۲ نام این سفیر را ذکر نمی کند. در این مورد که این هیأتی که اسکندر بیگ از آن نام می برد، همان هیأتی بود که گلبنکیان از نتیجه ماموریت و رسیدن هیأت به ایران اظهار بی اطلاعی کرده و یا هیأت دیگر بوده بطور قاطع نمی توان نظر داد.

ولی در این زمان دم سباستیانو پادشاه پرتغال به جنگ مولی عبدالملک سلطان الجزیره رفته و سرانجام نیز طی همین جنگها کشته شد (۱۵۷۸/۹۸۶ م. ق) پس از او کاردینال هنریک (cardinal henrique) به سلطنت پرتغال رسید که او دو سال سلطنت کرد و در سال ۱۵۸۰/۹۸۷ درگذشت و چون وراثی نداشت فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا به نام حفظ سلطنت پرتغال، آن کشور را ضمیمه سلطنت خویش ساخت و در تاریخ پرتغال او را به نام فیلیپ اول می شناسند و پرتغال از این تاریخ ۱۵۸۰/۱۶۴۰/۱۰۵۰ ه. ق جزو قلمرو پادشاه اسپانیا بوده است. در خلال این سالها «در ایران نیز شاه طهماسب در گذشت. شاه اسماعیل پسر او به سلطنت رسید و او هم بیش از یکسال سلطنت نکرده و در سال ۹۸۵ درگذشت و سلطان محمد ندابنده پادشاه شد»^۲

پس نتیجه می گیریم که دم سباستیانو یک بار در سال ۹۵۸ ه. ق (۱۵۵۱ م) و بار دیگر در سال ۱۵۷۴/۹۸۲ سفرایی به دربار شاه طهماسب اول فرستاد و شاه طهماسب بعد از اینکه با عثمانها صلح نمود دیگر اعتنایی به پرتغالیها نکرد و این مهم را در مورد هیأتی که در سال ۹۸۲ به ایران آمدند می توان به وضوح دید و علت اینکه چرا در این چند سال باقیمانده اقدامی بر علیه پرتغالیها انجام نداد، شاید به دلیل

۱- قائم مقامی، جهانگیر، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال، ص ۵۵۶.

۲- علی بابایی، غلامرضا، تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز، ص ۲۹۱، قائم مقامی، جهانگیر، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال، ص ۵۵۸.

کبر سن و عدم فرصت بوده است و یا به خاطر اختلافات داخلی بر سر جانشینی او بود که فرصت مبارزه با دشمنان خارجی را به او نداده است.

هـ - روابط نظامی شاه طهماسب با پرتغالی ها

چنانکه در خلال روابط سیاسی ایران با پرتغال نیز اشاراتی شده در زمان شاه طهماسب بین ایران و پرتغال روابط نظامی وجود داشته که بیشتر به دلیل مقابله با دشمن مشترک هر دوی اینها یعنی دولت عثمانی بوده است.

چون دولت عثمانی در زمان شاه طهماسب از قدرت نظامی زیادی برخوردار بود و ملوک هرموز که از شاه طهماسب برای بیرون راندن آنها از زیر نفوذ پرتغال ناامید شده بودند از دولت عثمانی کمک خواستند. دو عامل فوق، درگیری بین نیروی دریایی پرتغال و عثمانی را افزایش می داد.

از طرف دیگر نیز شاه طهماسب که در طول حیاتش چهار هجوم بزرگ از طرف عثمانی ها را دفع کرد، در طی این هجومها و عملیات نظامی در سایر نقاط به یک کمک خارجی نیاز داشت و از سویی نیز با توجه به تعصب مذهبی که شاه طهماسب داشت ارتباط با یک کشور مسیحی را با دید بد می نگریست ولی در هر حال به خاطر مصالح سیاسی و مقابله با عثمانی مجبور شد با پرتغالی ها روابط نظامی داشته باشد.

در مورد روابط نظامی شاه طهماسب با پرتغال و کمک نظامی پرتغال به ایران در عهد شاه طهماسب، تنها مدرکی که برای اثبات این روابط داریم چند سطر است که در میان نوشته های رهبان کروسینسکی وجود دارد.

کروسینسکی در خاطرات خود در مورد رویدادهای سال ۹۵۵ ه.ق که در مورد سومین هجوم عثمانی به خاک ایران در زمان شاه طهماسب است می نویسد: «... و سلطان سلیمان با قشونی مرکب از دویست هزار به جنگ شاه ایران آمد. طهماسب که زیادتر از یکصد هزار سپاهی داشت، ده هزار سرباز با بیست عراده توپ از پرتغالیان گرفته بود. در کنار رود فرات لشکریان دو دشمن به هم برخوردند و طهماسب که خودشخصاً به هجوم مبادرت جسته و پرتغالیان دلیر را در خدمت داشت ترکان را به کلی شکست داد. در این زد و خوردها سلطان سلیمان زخمی گردید و صدوسی هزار نفر تلفات بر قشون وارد آمد و این جنگ به سال ۱۵۴۹ م اتفاق افتاد.»^۱

از موارد دیگری که در مورد روابط نظامی بین ایران و پرتغال در زمان شاه طهماسب می توان عنوان کرده این است که در سالهایی که جنگ ایران و عثمانی به شدت ادامه داشت، ترکان عثمانی جنگ را به خلیج فارس کشانده و با نیرنگ و تزویر، در آغاز پاییز سال ۹۵۷ قتیف و در سال ۹۶۰ مسقط را در ساحل عمان تصرف کرده بودند شاه طهماسب که توسعه نفوذ ترکها را به زیان مصالح ایران و بودن پرتغالی را در هرموز بهتر از نفوذ عثمانی ها می دانست با پرتغالی ها گرم گرفت و برخلاف میل باطنی خود به پرتغالی ها دست دوستی داد و با آنها برای بیرون کردن ترکها از خلیج فارس متحد شد و بدین گونه بود که پرتغالی ها و ایرانی ها متفقاً به قتیف حمله بردند و ترکها را از آنجا بیرون راندند و قلعه قتیف را ویران نمودند و عثمانیها بار دیگر در جنگهای دریایی به جزایر و سواحل خلیج فارس بی نتیجه ماندند^۱

و- مسئله هرموز در عصر شاه طهماسب اول صفوی

در دوران سلطنت شاه طهماسب اول اقدامی از جانب دولت ایران برای استرداد جزایر هرموز و قشم و کوتاه ساختن دست پرتغالیها از این جزایر و بنادر جنوبی ایران به عمل نیامد و چنانکه پیش از این گفته شد، شاه طهماسب از یک طرف گرفتار حملات متعدد طوایف ازبک و ایالات شرقی که چهار لشکر کشی به شرق ایران داشته است و از طرف دیگر گرفتار جنگهای بیست ساله و چهار تهاجم سلطان عثمانی بود و از همه مهمتر در زمان روی کار آمدن شاه طهماسب، اختلافات داخلی بین طوایف مختلف قزلباش وجود داشت و در آخر حکومت او نیز این اختلافات حاد شده بود و بدین دلایل شاه فرصت اینکه توجهی به جنوب ایران داشته باشد را نمی یافت .

در این دوران نیروی دریایی پرتغال در اقیانوس هند و دریای عمان بدون رقیب به شمار می رفت و آن دولت بوسیله کشتی های جنگی که در زمان خود پیشرفته محسوب می شدند بر کلیه مراکز بازرگانی هند و سواحل خلیج فارس تسلط داشت .

استرداد جزایر خلیج فارس در صورتی امکان پذیر بود که دولت ایران با خود به تهیه کشتی های جنگی و تاسیس نیروی دریایی اقدام کند که این عامل به دلیل گرفتاریهای داخلی و خارجی که در جبهه شرق و غرب وجود داشته غیر ممکن بود، یالینکه یکی از دولتهای بزرگ آن زمان به ایران کمک نماید و این هم اگر توجه کنیم قدرت غالب دریای آن زمان در خلیج فارس و اقیانوس هند پرتغالی ها بودند و هنوز انگلیسی ها و هلندی ها پایشان به خلیج فارس باز نشده بود و باید گفت زمانه بر وفق مراد شاه

۱- عبدالحسین، نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه. ص ۸۸؛ علی بابایی، غلامرضا، تاریخ سیاست خارجی

ایران از شاهنشاهی تا به امروز. ص ۷۸۹.

طهماسب نبود؛ چون این نیروهای عظیم دریایی در زمان شاه عباس به خلیج فارس وارد شدند و به جز دو قدرت دریایی فوق، نیروی دریایی عثمانی باقی می ماند که آن هم به دلیل دشمنی و جنگ‌های متعدد که بین شاه طهماسب و پرتغالی‌ها وجود داشت، شاه طهماسب حاضر بود که پرتغالی‌ها را در جنوب ایران تحمل کند ولی از عثمانیها کمک نخواهد. بنابراین دو عامل فوق در دوران پادشاهی شاه طهماسب قابل اجرا نبود و بدین ترتیب پرتغالی‌ها توانستند متجاوز از یک قرن در متصرفات خود بدون رقیب بمانند و فقط گاهی نیروی دریایی دولت عثمانی آسایش تجاری آنان را برهم می زد^۱

اما در هرموز، محمد شاه و رئیس شرف الدین که از سختگیری پرتغالی‌ها به تنگ آمده بودند و می دیدند که از شاه طهماسب اول صفوی کاری ساخته نیست، ناچار به سلطان عثمانی متوسل شدند. جای سوال است که چرا حکام هرموز با توجه به دشمنی که بین شاه طهماسب و عثمانی‌ها وجود داشت و دو کشور در حال جنگ با یکدیگر بودند به عثمانی‌ها متوسل شدند.

در مورد متوسل شدن حکام هرموز به دولت عثمانی چهار سند به زبان فارسی و تعداد متناهی نیز به زبان پرتغالی در آرشیو ملی لیسبون موجود است. مدارک فارسی شامل دو نامه از طرف رئیس شرف الدین یکی به سلطان سلیمان اول پادشاه عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ مق) و دیگری به سلیمان پاشا، پادشاه مصر است که چون به دست دو تن از ایادی پرتغال موسوم به پیر کمال لاری و لهراسب بن محمود شاه افتاد هرگز این نامه‌ها به مقصد نرسید و بوسیله این نامه‌ها معلوم می شود که حکام هرموز از عثمانی‌ها کمک خواسته اند^۲

در مورد اوضاع هرموز مدارک پرتغالی در این زمان ترتیب وقایع را یکسان ضبط نکرده اند و همانند دیپلماسی شاه طهماسب با پرتغالی‌ها اوضاع هرموز نیز در زمان این پادشاه، مغشوش به نظر می رسد. اما در هرموز زمان شاه طهماسب، حوادثی رخ داده که جسته و گریخته به آنها اشاراتی خواهد شد.

در این سالها اختلافات شدیدی میان حکومت هرموز و پرتغالی‌ها بوجود آمد و پرتغالی‌ها روز به روز بر سختگیری‌ها و احجاف خود در هرموز می افزودند و به این سبب محمد شاه از احجافات عمال پرتغالی واز «دیوگو دوملو (diogo demelo)» فرمانده قلعه هرموز به نایب السلطنه پرتغال در هند شکایت کرد ولی پیش از آنکه پاسخی از نایب السلطنه برسد، محمد شاه دیوگودوملو را که برای قبل رئیس شرف

۱- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، پیشین، ص ۲۲.

۲- حسن‌نیا، محمد (۱۳۸۰). پایان نامه کارشناسی ارشد "روابط ایران و پرتغال با تاکید بر جزیره هرموز". دانشگاه شهید بهشتی، ص ۳۵۴-۳۴۴.

الدین با رئیس احمد عم او همداستان شده بود، زندانی کرد و شرح واقعه را خود در نامه ای که به خط پرتغالی و مهمور به مهر اوست برای پادشاه پرتغال فرستاد.^۱

در سال ۱۵۲۳ اهالی قلّهات و مسقط بر علیه تعدیات پرتغالی ها شورش کردند و «لویسوارز» حاکم هندوستان با عده زیادی کشتی به آنجا شتافته و قتنه را خوابانید.^۲

در همین سالهاست که یکی از فرماندهان پرتغالی بنام «هیتوردوسیلویرا» (geltrda silveira) پس از برقراری آرامش در مسقط و قلّهات به هرموز رفت و در هرموز، رئیس شرف الدین را که عامل اصلی این اغتشاشات می دانست، دستگیر و به گوا فرستاد.

در مجموع این روزها، هرموز صحنه درگیری بین رئیس شرف الدین و محمد شاه از یک طرف و رئیس احمد و پرتغالیها از طرف دیگر بود و در چنین اوضاعی بود که محمد شاه از ترکان عثمانی استمداد طلبید.

شاید از موجبات توجه ترکان عثمانی به خلیج فارس یکی هم تحریکات و ترغیب کردن های شخصی موسوم به خواجه ابراهیم از معاریف هرموز بوده است که برای نجات هرموز از دولت عثمانی کمک خواسته بود، این گمان مبنی بر مندرجات نامه ای است که در میان اسناد فارسی آرشیو ملی لیسبون نگهداری می شود، در این نامه چنین نوشته شده است :

«نفر خواجه ابراهیم پیش رو می رفته و رومی را به هرموز طلبیده این عمله و نفر خواجه ابراهیم که پیش رومی است به خواجه ابراهیم نوشته بود که پیشکش و سوغات بردم رسانیدم و یکصد هزار اشرافی قبول کردم که رومی اول به هرموز بیاید طلب خط خواجه ابراهیم می کنند که قبول است تا بیایند».^۳

با توجه به قدرت دریایی و روز افزون دولت عثمانی و همچنین کمک خواستن حکام هرموز از این دولت، لازم می نماید گفتاری در مورد رقابت پرتغال و عثمانی در خلیج فارس و دریای سرخ آورده شود تا از این طریق، تاریخ هرموز نیز مشخص تر گردد.

ی - رقابت پرتغال و عثمانی در خلیج فارس

پس از آنکه سلیم اول، سلطان عثمانی در سال ۹۲۳ مصر و یمن و حجاز را تصرف نمود و به ممالک خود ضمیمه کرد در حوالی بحر احمر و سواحل شمال شرقی اقیانوس هند رقیب مهمی برای پرتغال در

۱- حسن نیا، محمد، روابط ایران و پرتغال با تأکید بر جزیره هرموز، ص ۳۵۴.

۲- ویلسون، آرنولد، (۱۳۶۶)، خلیج فارس، ترجمه محمدسعیدی، تهران: علمی فرهنگی، ص ۱۳۹.

۳- قائم مقامی، جهانگیر، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال، ص ۵۱۴، به نقل از سند TT:d. OI

قسمت مستعمرات آسیایی دولت پیدا شد و راه تجاری آنها را بین هندوستان و خلیج فارس از طرفی و عدن و سقوطره از طرفی دیگر دچار خطر عظیمی گردید.

جانشین سلیم اول، سلیمان خان قانونی بود که او بغداد را از ایرانی ها گرفت و تصمیم گرفت قدرت دولت پرتغال را از مشرق براندازد و در این عمل محرک عمده او استغاثه مسلمین هند و عربستان و دادخواهی ایشان از دست بیدادهای عمال پرتغالی بود.^۱

سلطان مزبور، یکی از دریا داران ترک را که مصطفی پاشا نام داشت با جهازاتی مامور نگه داری مدخل دریای احمر و سواحل عدن و یمن کرد و چون پرتغالیها دیدند که جهازات ترک راههای ارتباطات ایشان را مورد تهدید قرار داده اند. مصمم شدند که خود را در مقابل ترکان عثمانی قوی نشان دهند و به صورتی در مقابل آنها قدرت نمایی کنند که ترکان عثمانی از آنها حساب ببرند. بنابراین در سال ۱۹۴۳ دریاداری را با بیست کشتی از بندر گوا به ساحل عربستان فرستادند این دریادار پرتغالی که نام او دم آتونیو بود به عدن آمد، لکن چون در خود جسارت آن را ندید که به جهازات عثمانی حمله کند، ناچار از راه مسقط به هرموز رفت.^۲

بدین جهت «نونوداکون ها» (nunodacunga) که تازه به مقام نیابت سلطنت پرتغال در هند منصوب شده بود، به خلیج فارس آمد تا مبانی متزلزل سلطه پرتغال را در خلیج فارس استوار و تثبیت کند.^۳

نونوداکونها در راه آمدن به هرموز ابتدا به مسقط رفت در آنجا راشد بن احمد از رئیس شرف الدین به نونو داکونها شکایت کرد که از راه دشمنی ده هزار اشرفی به نام مالیات از او مطالبه می کنند و پیشنهاد کرد چنانچه از جان او حمایت شود حاضر است در هرموز حقانیت خود را به اثبات برساند و ظاهراً غرض او از این پیشنهاد این بود که در دستگاه و در پادشاهی هرموز راه پیدا کند و به مقامی برسد و دقیقاً نیز همین اتفاق افتاد نونوداکونیا راشد بن احمد را با خود به هرموز برد و در آنجا به حساب راشد بن احمد رسیدگی شد که هیچ بدهی به دیوان هرموز ندارد نونو داکون ها که از رئیس شرف الدین درباره پرتغال بیمناک شده بود، او را دستگیر و به لیسبون فرستاد و راشد بن احمد نیروی دریایی را به وزارت هرموز

۱- سرارسکین لاخ. (۱۳۶۹). ساحل دردان دریایی یا سفر نامه دریایی لاخ. ترجمه حسین ذوالقدر. تهران: آناهیتا، ص ۳۹.

۲- اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. ص ۶۶

۳- قائم مقامی، جهانگیر، مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال. ص ۵۱۴؛ اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. ص ۶۹

برگزید. در سال ۹۶۰ جهازاتی دیگر به فرمان بیبری پاشا دریا دار مصر روانه خلیج فارس شد که همگی با شکست مواجه شدند.

با وجود شکست های متوالی عثمانی ها از نیات خود نسبت به خلیج فارس دست برنداشتند و این بار سلطان سلیمان، در محرم سال ۹۱۶ یکی دیگر از ناخدایان آزموده دریایی خود را که سالها زیردست خیرالدین پاشا نامی ترین فرماندهان دریایی ترک، تربیت شده و سیدی علی نام داشت، به ماموریت خلیج فارس فرستاد و سیدی علی که پیش از این در نیروی دریایی مصر و ریاست مخزن استانبول خدماتی کرده بود مردی ادیب و شاعر پیشه و کاتبی تخلص داشت. سیدی علی در اول محرم ۹۶۱ ه. ق از شهر حلب حرکت کرد و از راه موصل و بغداد به بصره آمد و پس از تدارکات لازم در رمضان ۹۶۱ به سوی خلیج فارس حرکت کرد و به بحرین حمله برد و مدتی در آنجا ماند.

در این زمان نیروی دریایی پرتغال در هموز زیر فرمان دریا سالاری شایسته به نام فرناندر دو منزس بود این فرمانده که به وسیله جاسوسان خود از وضع ناوگان عثمانی مطلع شده بود، قسمت عمده نیروهای خود را به مسقط فرستاد تا در آنجا با نیروهای عثمانی بجنگد. در جنگهای خونینی که میان ناوگان عثمانی و کشتی های پرتغالی در گرفت ابتدا پرتغالی ها شکست خوردند اما تدابیر جنگی که تهیه شده بود نیروهای اصلی پرتغالی بر نیروهای عثمانی حمله بردند و آنها را شکست دادند و فراری ساختند و پس از این جنگ عثمانی ها دیگر نتوانستند در اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس در مقابل پرتغالی ها مقاومتی نشان دهند و از این تاریخ تا زمان شاه عباس پرتغالیها عملا فرمانروای بلا منازع و بی رقیب دریاها بودند.^۲

این جنگ که یکی از بزرگترین وقایع تاریخی خلیج فارس و از مهمترین جنگهای دریای تاریخ پرتغال است به وسیله شاعر پرتغالی « کامونس cameos » (۱۵۸۰-۱۵۳۴) در حماسه‌ی ملی پرتغال، به نام در پرتغالی ها doluislad با آب و تاب تمام ضبط شده است.^۳

۱- اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. ص ۶۹

۲- کاتبی، سید علی. (۲۵۳۵). مرات الممالک. ترجمه از ترکی محمود تفضلی و علی گنجه ای. تهران: بنیاد فرهنگ ایران،

ص ۱۷ و ۱۸.

۳- قایم مقامی، جهانگیر، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس. ص ۵۴۸.

نتیجه

هرچند روابط ایران و پرتغال در عهد شاه طهماسب صفوی از سطح سیاسی بالایی برخوردار نبود، اما با جود این به دلیل درگیری های کشورهای اروپایی و به ویژه پرتغال در دریا و خشکی با امپراتوری عثمانی و هجوم های چهارگانه عثمانی به ایران در عهد شاه طهماسب ایران و پرتغال را مجبور می کرد که روابط سیاسی و نظامی داشته باشند و از طرف دیگر نیز پرتغال که از مهمترین قدرت های دریایی سده های شانزده و هفده در اقیانوس ها و خلیج فارس بود مایل نبود تا ایرانی قدرتمند در سطح دریاها را تحمل کند؛ چون در آن صورت نیروی دریایی قدرتمند ایران، اخراج پرتغالی ها از خلیج فارس و جزایر و سواحل ایران را به دنبال داشت .

با وجود این در دوره شاه طهماسب، سفرایی بین ایران و پرتغال رد و بدل شدند از جمله این موارد سفارت هنریک توماسد و به دستور جوانوسوم، پادشاه پرتغال بوده است که با استقبال از طرف شاه طهماسب روبه رو نشد و دلایل آن هم ظلم و ستم پرتغالی ها در مناطق جنوبی ایران و همچنین نا رضایتی ایرانی های مقیم هند از رفتار پرتغالی ها بود که این اخبار به وسیله جاسوسانی به شاه طهماسب می رسید. برخی منابع دیگر، عدم استقبال شاه طهماسب را از پرتغالی ها، تعصب شدید شاه در امر مذهب و عدم ارتباط او با مسیحیان می دانند .

سفارت دوم مربوط به سفارت میگل بواییردولیماست که در مورد این سفارت منابع مختلف می نویسند و اختلاف نظر های فراوانی وجود دارد و منابع اکثر در مورد این سفارت به بیراهه رفته اند. ولی بعد از قرار داد صلح آماسیه در سال ۹۶۲ بین ایران و عثمانی ما دیگر شاهد روابط گسترده با پرتغال از جانب شاه طهماسب نیستیم.

منابع همچنین از روابط نظامی بین شاه طهماسب و پرتغالی ها خبر می دهند و به نظر می رسد که شاه طهماسب تا قبل از معاهده صلح آماسیه توسعه نفوذ ترکها را به زیان مصالح ایران می شمرد و بودن پرتغالی ها را در هرموز بهتر از نفوذ عثمانی ها می دانست. در این دوره در هرموز رقابت های داخلی شدیدی از یک طرف بین سران هرموز و از طرف دیگر بین حکام هرموز و پرتغالی ها وجود داشت و شاه طهماسب علیرغم واقف بودن بر اوضاع هرموز اقدامی جهت اخراج پرتغالی ها از این جزیره نکرد مسأله هرموز، حضور پرتغالی ها و نارضایتی مردم جنوب ایران از آن ها همچنان باقی بود تا در دوره شاه عباس پرتغالی ها از هرموز بیرون رانده شدند.

کتابنامه

- ۱- اقبال، عباس. (۱۳۲۸)، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*. تهران: چاپخانه مجلس.
- ۲- تاجبخش، احمد. (۱۳۷۲). *ایران در دوره صفویه*. شیراز: نوید شیراز.
- ۳- ترکمان، اسکندر بیگ. (۱۳۴۲). *تاریخ عالم آرای عباسی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر. ج ۲.
- ۴- روملو، حسن. *احسن التواریخ*. به اهتمام چارلز نارمن سیدن. تهران: کتابخانه شمس.
- ۵- راجر، سیوری. (۱۳۶۳). *ایران عصر صفویه*. ترجمه احمد صبا. تهران: انتشارات کتاب تهران.
- ۶- طالبی فر، عباس. (۱۳۷۲). *پرتغال*. تهران: وزارت امور خارجه.
- ۷- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۴۹). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۸- علی بابای، غلامرضا. (۱۳۷۵). *تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز*. تهران: درس.
- ۹- غفاری فرد، عباسقلی. (۱۳۷۶). *روابط صفویه و اوزبکان*. تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۰- فلسفی، نصرالله. (۱۳۴۳). *سیاست خارجی ایران در دوره صفویه*. تهران: سازمان کتابهای جیبی.
- ۱۱- قائم مقامی، جهانگیر. (۱۳۶۹). *مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال*. تهران: مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۱۲- کاتبی، سید علی. (۲۵۳۵). *مرات الممالک*. ترجمه از ترکی محمود تفضلی و علی گنجعلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۳- لاخ، سرارسیکن. (۱۳۶۹). *ساحل دزدان دریایی یا سفرنامه دریایی لاخ*. ترجمه حسین ذوالقدر. تهران: آناهیتا.
- ۱۴- میراحمدی، مریم. (۱۳۷۱). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عهد صفوی*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- _____ (۱۳۶۳). *دین و مذهب در عصر صفوی*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۷۰). *ایران و جهان*. تهران: نشر هما.
- ۱۷- _____ (۱۳۷۷). *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*. تهران: سمت.
- ۱۸- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۴۹). *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- واله اصفهانی، محمد یوسف. (۱۳۷۲). *خلنبرین (ایران در روزگار صفویان)*. کوشش میرهانشم محدث، تهران: ادبی تاریخ موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ۲۰- ویلسون، آرنولد. (۱۳۶۶). *خلیج فارس*. ترجمه محمد سعیدی. تهران: علمی فرهنگی. ج ۲.
- ۲۱- عالم آرای صفوی. (۱۳۶۳). به کوشش یدالله شکری. چاپ دوم، انتشارات اطلاعات.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی